سایه روشن

پطرزبورگ‌ورای پطرزبورگ

علی شروقی

از «پطرزبورگ» آنـدری بیه‌لی امسال سـه ترجمه منتشر شد. مـن ترجمـه فرزانـه طاهری را خواندم‌اند که در نشـر مرکز درآمـده اسـت و نگاتـی کـه در این نوشـته درباره این رمان می‌کویم، بر مبنای همین ترجمه اسـت. «پطرزبورگ» رمانی اسـت که داسـتان و رمان در آن از حال‌وهوای سیاسی و اجتماعـی و فکری و تاریخ‌ایی که وقایع رمان در آن اتفاق می‌افتد، تغذیه می‌کند. وقایع رمان «پطرزبورگ» در سـال ۱۹۰۵ در روسیه اتفاق می‌افتد؛ سالی که روسیه به لحاظ سیاسی بحرانی اسـت. اعتراض کارگران به وضع معیشتی شـان به کشتاری فجیع که در تاریخ روسیه به «یکشنبه خونین» معروف اسـت انجامیده و کوه‌های زیمزمینی تروریستی فعال‌اند و دست‌به‌کار؛ تور مقامات سیاسی مسنبد و مستوفع. طرح و توطئه رمان «پطرزبورگ» متأثر از این حال‌وهوا‌سـت: حال‌وهایی سخت ناپایدار که در آن گویی همه چیز در آسـتانه فروپاشی اسـت. البته فروپاشی در رمان بیه‌لی از حد فروپاشی سیاسی فراتر می‌رود و جنبه‌ای استعاری، سمبلیک، انسانی و هسـتی‌شـناختی می‌یابد که این یکی از عواملی اسـت که باعث می‌شـود رمان از حـدودهای زمانه خود فراتر برود و ماندگار شـود. از طرفی در این رمان، چنانکه در پی‌نیکنفتار مترجمان انگلیسی نسخه سال ۱۹۲۲ آن اشـاره شـده (این پی‌نیکنفتار به ترجمه فارسی متن رمان ضمیمه شده اسـت) ما با دو «پطرزبورگ مواجهیم: یکی پطرزبورگ واقعی و دیگری پطرزبورگ شـبح‌گون و غیرواقعی و سـیال. آدم‌های این رمان نیز در عین واقعی‌بودن کیفیاتی دوم‌آلود دارند. به‌طورکلی درهم‌تنیدگی واقعیت و وهم، درهم‌تنیدگی واقعیت و جیزی برای واقعیت را، یکی از عناصر تشـکیل‌دهنده این رمان می‌توان تشـخیص داد. در صفحه ۲۶۴ رمان عبارتی هسـت که دقیقاً گویای همین کیفیت دوگانه اسـت: «همه چیز واقعی اسـت - و بااین‌حال کاملاً واقعی نیسـت...». نکته دیگری که به فرم رمان بازمی‌گردد، تقابل ساحت‌های طبـ هندسی با ساحت‌های سـیال بارنگوش آشوبگر اسـت که این تمایزگذاری زمانه‌ای اسـت که در آن امور طبـ در معرض انهدام و فروپاشـی‌اند و بیه‌لی این را به خوبی در فرم رمان متجلی ساخته اسـت و در این قضیه آلبـرت رویکرد کمیک و طنزآلـود و کنایی بیه‌لی به کاراکترها و کلیت قصه هم نقش مهمی ایفا می‌کـند. و دست آخر اینکه بیه‌لی زمـان را نیز همان گونه‌ایی در رمان می‌آفریند که زمینه، ادبیات، فلسـفه، موسـیقی، نقاشی و ... هسـت. نکاه کنید به ارجاعات فراوان رمان به ادبیات شـکوه قون نوزدهم روسـیه. از قصه ارجاع به آنا پوشکین، داستایفسکی و گوگول. بیه‌لی نیروی ادبیات کلاسیک روسیه و دانش خود را این ادبیات را به کار می‌اندازد، اما با نقاشـی، موسیقی، فلسـفه، سـاست و ریاضیات می‌آمیزد و رمانی مدرن خلق می‌کند که در عین پیوند با گذشـته، از آن کسـته اسـت؛ رمانی که به اعتقاد ولادیمیر نابوکوف در کنار «مسخ» کافکا، در «جست‌وجوی زمان از دست رفته» پروسـت و «اولیس» جویس یکـی از برجسـته‌ترین شـاهکارهای متثور قرن بیسـتم اسـت.

پطرزبورگ، آندری بیه‌لی، ترجمه فرزانه طاهری، نشرمرکز

ادبیات در تالار تشریح

شیما بهره‌مند

پرداختن به زندگی خصوصی یک انسان مگر چه اشکالی دارد. مگر حتما ادبیات باید سیاسی باشد؟ ساعتی فبریز رئیس‌دانا به این پرسش که پیش از یک دهه پیش آن را مطرح کرد و هنوز مسئله ادبیات ما است. این که «ادبیات باید سیاست‌گریز نباشد زیرا کمتر قلمرویی در حوز اتسـان و روابط اجتماعی از قدرت و آگاهی نویسـنده به دور مانده اسـت». او در کتاب «کفت‌آمدهایی در ادبیات» می‌نویسـد که در معصومانه‌ترین و دست‌به‌کار‌ترین مقامات سیاسی مسنبد و مستوفع. طرح و توطئه رمان «پطرزبورگ» متأثر از این حال‌وهوا‌سـت: حال‌وهایی سخت ناپایدار که در آن گویی همه چیز در آسـتانه فروپاشی اسـت. البته فروپاشی در رمان بیه‌لی از حد فروپاشی سیاسی فراتر می‌رود و جنبه‌ای استعاری، سمبلیک، انسانی و هسـتی‌شـناختی می‌یابد که این یکی از عواملی اسـت که باعث می‌شـود رمان از حـدودهای زمانه خود فراتر برود و ماندگار شـود. از طرفی در این رمان، چنانکه در پی‌نیکنفتار مترجمان انگلیسی نسخه سال ۱۹۲۲ آن اشـاره شـده (این پی‌نیکنفتار به ترجمه فارسی متن رمان ضمیمه شده است) ما با دو «پطرزبورگ مواجهیم: یکی پطرزبورگ واقعی و دیگری پطرزبورگ شـبح‌گون و غیرواقعی و سـیال. آدم‌های این رمان نیز در عین واقعی‌بودن کیفیاتی دوم‌آلود دارند. به‌طورکلی درهم‌تنیدگی واقعیت و وهم، درهم‌تنیدگی واقعیت و جیزی برای واقعیت را، یکی از عناصر تشـکیل‌دهنده این رمان می‌توان تشـخیص داد. در صفحه ۲۶۴ رمان عبارتی هسـت که دقیقاً گویای همین کیفیت دوگانه اسـت: «همه چیز واقعی اسـت - و بااین‌حال کاملاً واقعی نیسـت...». نکته دیگری که به فرم رمان بازمی‌گردد، تقابل ساحت‌های طبـ هندسی با ساحت‌های سـیال بارنگوش آشوبگر اسـت که این تمایزگذاری زمانه‌ای اسـت که در آن امور طبـ در معرض انهدام و فروپاشـی‌اند و بیه‌لی این را به خوبی در فرم رمان متجلی ساخته اسـت و در این قضیه آلبـرت رویکرد کمیک و طنزآلـود و کنایی بیه‌لی به کاراکترها و کلیت قصه هم نقش مهمی ایفا می‌کـند. و دست آخر اینکه بیه‌لی زمـان را نیز همان گونه‌ایی در رمان می‌آفریند که زمینه، ادبیات، فلسـفه، موسـیقی، نقاشی و ... هسـت. نکاه کنید به ارجاعات فراوان رمان به ادبیات شـکوه قون نوزدهم روسـیه. از قصه ارجاع به آنا پوشکین، داستایفسکی و گوگول. بیه‌لی نیروی ادبیات کلاسیک روسیه و دانش خود از این ادبیات را به کار می‌اندازد، اما با نقاشـی، موسیقی، فلسـفه، سـاست و ریاضیات می‌آمیزد و رمانی مدرن خلق می‌کند که در عین پیوند با گذشـته، از آن کسـته اسـت؛ رمانی که به اعتقاد ولادیمیر نابوکوف در کنار «مسخ» کافکا، در «جست‌وجوی زمان از دست رفته» پروسـت و «اولیس» جویس یکـی از برجسـته‌ترین شـاهکارهای متثور قرن بیسـتم اسـت.

پطرزبورگ، آندری بیه‌لی، ترجمه فرزانه طاهری، نشرمرکز

کابوس هولناک اتوود

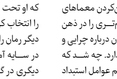

مژده دقیقی

بسـیاری از کتاب‌خوان‌هـای ایرانی بیشـتر از آنکه رمان «سـرگذشـت نندیسه» را خوانده باشند، از طریق مجموعه تلویزیونی موفقی با همین نام با اثر جذاب مارگرت اتوود آشنا شـده‌اند. مجموعه‌ای تلویزیونی در سـه فصل که روح رمان و رفتارنابخردانه برخی سیاست‌مداران در کنار داستان پرکشـش اتوود، بر موفقیـت آن افزودند و فضای هراس‌آور جمهوری کلیفار را در نظر تماشاگران هرچه واقع‌تر و نزدیک‌تر جلوه دادند. رمان پرخواننده‌ترین سـرگذشـت نندیسه، که در سال ۱۹۸۵ منتشـر شـده، اکنون دیگر اثری کلاسـیک محسـوب می‌شـود. بااین‌حال، نمایش مجموعه تلویزیونی «سـرگذشـت نندیسه» که تولید آن در ۲۰۱۶ آغاز شد و تا سال ۲۰۱۹ سـه فصل آن به نمایش درآمد، موجب شد فروش رمان باز دیگر سیر صعودی پیدا کند و بر سـر زبان‌ها بیفتد. مارگرت اتوود کانادایی هم از استقبال چشـمگیر مخاطبان از مجموعه تلویزیونی ـ و بعتیج آن از رمان «سـرگذشت نندیسه» ـ سر ذوق آمد و پس از بیشتر از ۳۰ سـال مقاومت، سـرانجام جمهوری کلیفار را در رمان «وصیا» پی گرفت. این رمان، که در پاییز ۲۰۱۹ منتشـر شـد، بلافاصله به فهرسـت نهایی جایزه بوکـر راه یافت و دومین بوکر را ـ اگرچه به طور مشـترک ـ برای اتوود به ارمغان آورد.

«وصیا» ماجراهای «سـرگذشـت نندیسه» را در سـری خیلی دنبال نمی‌کند. نویسـنده حتـی دغدغه آن نـدارد که همه قهرمان‌ها و ضدقهرمان‌هـای آن رمان را این‌بار نیز به میدان بیاورد یا دسـتکم سرنوشـتشـان را تا پایان رنج به میدان آورد؛ در همان آغاز، قهرمان «سـرگذشـت نندیسه»، نشان چندانی در «وصیا» باقی نیسـت. با وجود دشـواری ماجرا و تعلیق قدرتمندی که در «وصیا» وجود دارد، اتوود داسـتان را مانند رمان جنایی پیش می‌بـرد و درصدد روشـن‌کردن معماهای گیـجـت فردی نیسـت. پرسـش‌های مهمتـری را در ذهن خواننـده مطرح می‌کند و او را به اندیشـیدن درباره چرایی و چگونگی پیدایش یک دیکتاتوری واپس‌مانده، چه شـد که اجرای جامعه‌ای در ظاهر دموکراتیک تسلیم عوامل استبداد جمعی شد؟ جمهوری کلیفار چگونه شکل گرفت و با چه سـازوکاری موفق شد دهه‌ها بر روح و جسـم شهروندانش حاکم باشـد و به جنایاتش ادامه دهـد؟ رمان اخیر مارگرت اتوود به لحاظ زمانی بازنده مال با صحنه پایانی «سـرگذشت نندیسه» فاصلـه دارد. جمهوری کلیفار به نتایج پیوسـته و تاریخ‌نگاران و تحلیل‌گران در کنـوسجوی ریشـه‌یابی آن افزود. تولیدکنندگان مجموعه تلویزیونی سـرگذشت نندیسه هم از تولید فصل چهارم این مجموعه بر اسـاس رمان «وصیا» خبر دادند. تردیدی نیسـت که چنین موفقیتی برای یک کتاب انتشار ترجمه‌های فارسی شـانزده‌ای از رقیب اصلی آن، یعنی رمان پرکشش بخواند.

دوسـت داشتم و داستایفسـکی را ترجیح می‌دادم. با خواندن «دن آرام» اگرنی شاملو که مخالفان سرسختی داشـت و دارد؛ پی بردم که از یکی از شـاهکارهای ترجمه ایران عقاب مانده بودم. باید زمان بیشتری برای جمع‌آوری‌اش صرف می‌کردم که تا حـرانم از جبرانی باشـد. به حال‌وهوای دولت‌آبادی بازگشـته بودم که با عشـق و هیجان مدرسـه را دوان تنگ می‌کردم تا «ابلـه»، «برادران کارامازوف» یا «یادداشـت‌های زیرزمینی» داستایفسـکی را در تولیدات داستان اخیر ایران، تولید تشـریحی، ناتقادی، و ترس‌خورده اسـت. «نویسنده ما» می‌کوید آدم‌ها پشت شیشه حیوای نشسته‌اند. من همه آنها را می‌خوانم؛ با اعطارها، رفتارها و انکیزه‌های ویژه‌ای که از نیازشان به‌مثابه یک موجود بی‌تاریخ برمی‌خیزد». او به تاریخ مشروطه اشاره می‌کند که داستان‌نویسی معاصر ما نیز مانند همه معاصرهای دیگر وامدار این جنبش است و بعد می‌رسد به کودتا و شکسـت و رمان افسردگی می‌شود و در این میان، به نبوغ صادق هدایت و آثارش به‌اندازه‌ی چوبک اشاره می‌کند کـه در واکنش به آگاهی جمعی پدید آمده‌اند و از نمونه‌های شـاخص ادبیات ما در دهه‌های بعد یاد می‌کند. از ساعدی و احمد محمود و گلشیری و دولت‌آبادی و درویشان که پرالبی داشتند و از پلیدی اجتماعی نوشتند.

«صداجتماعی‌ترین داسـتان‌ها نیـز واجـد جنبه‌هـای اجتماعی‌اند». میشـل زرافا این حکم خود را در مقاله مفصل «خود «داسـتان به‌مثابه شـکل ادبی یا نهاد اجتماعی» ـ اثری مدکه و نشـان می‌دهد که شـکل و محتوای داسـتان نسبت به سـایر هنرها، از پیدیده‌های اجتماعی به‌کونه‌ای تنکاتنکـ‌تر اجتماعی پیوند دارد. زرافا برای ساختار بسـیار ایده خود از پروسـت و فلوبـرت تا جویس و کافکا، از بالزاک و تولسـتوی و داستایفسـکی تا ساد و رمان نو و بکت، آثار ادبی را بازخوانی می‌کند تا نسـبت ادبیـات و اجتماع را در صورت مختلف نشـان دهد یا با این تیصره که داسـتان نیز مانند هر هنر دیکری، شکل‌های انقلابی، رادیکال و محافظـه‌کار خود را دارد. اما داسـتان از هر نوع که باشـد، بروستی یا در شکل استاندارد، در چارچوب سخن اجتماعی جای می‌کیرد.

لیلی گلستان

یک دو کتاب را معرفی کنم که در تعطیلات بخوانند؟

تعطیلات خوانی خواب بود و یک یا دو کتاب کم است! درست‌تر این است که برای این تعطیلات خوانی‌مدت به تاننش و حال بد همراه است کتاب‌هایی معرفی کنم که با خواندنش حال‌وروز بهترشود.

اما ترجیح می‌دهم حال‌وروز یا یک قصه محکم و منسجم و جذاب و حتی تلخ همراه شود تا با قصه‌ای آبکی و شل‌ولول و شیرین!

پس چندکتابی را که خودم خیلی دوسـت دارم معرفی می‌کنم.

الان کـ کزینه‌هایـم را مـرور کـردم، متوجه شـدم هیچ‌کدامشان شیرین نیستند! تلخ‌اند و درجه یک‌اند!

کتـاب «هـرس» از نسـیم مرعشـی، نشـر چشـمه، ۱۸۵ صفحه.

این کتاب برنده جایزه احمد محمود سال ۹۸ شد و من در مراسم جایزه با نویسنده و کتابش آشنا شدم.

زنـان قصه مثـل خود قصه غریب اسـت. بر اسـت از طرب‌المثـل و بلغـه و کنایه و لتزانی‌هایـی که هرکز نشنیده‌اند. نویسنده اسـتادی تمام‌عیار اسـت در ساختن فضا و شکل‌دادن به شخصیت‌ها و بعد القای راحت وروان آن به خواننده انکشت‌به‌دهانی متحیر از این همه‌ کیفیت.

قصه در زندان لاکان رشت می‌کذرد:

«... هـزار و یک حکایت دارد زندان لاکان رشـت، هزار تا را باور کنند این یکی را نمی‌کنند، یک شب در بند محکومین هرد باز بند، یک حکایت را اندانتند درونش...».

کتاب «خون‌خوده»، مهدی یزدانی‌خرم، نشـر چشـمه، ۲۷۰ صفحه.

قصه‌ای جذاب با فضاهایی بر از ابهام و وهم. همراه با تنزی محکم، و استوار بر دانشی که پشت سر نوبسنده است. نویسـنده‌ای که خـوب خوانده و خوب به خاطر سـپرده و وسعت دیدی به عایت دارد.

«... چنـد بـار دیده بـود موتوری‌هایـی را که چپ‌چپ نکاهـش کـرده بودند. یکـی دو بار هم موقـع رنکـزدن و استالین و لنین کشـیدن کسـ در طی قصه، راوی به کذشـته‌اش کیز می‌زند. بـه رابطه‌اش با یک زن. و بـا ماجراهایش در جیبم جنک. این کریز، این راب‌وبرکشت آن‌قدر خوب و روان انجام شـده که حـرانش نمی‌کنی و راحـت قصه را دنبال می‌کنی.

خواندنش بسیار لذت‌بخش است. یکسره باید خواندنش.

«... زمین از باران بهاری خیس بود، سُـر خورده، تعادلم را از دسـت دادم و افتادم روی زمین. غلت زدم و خوردم به جنازه‌ای کنده که با صورت روی زمین افتاده بود و موهایش از شینم بوها کرده بود».

کتاب «وای خواهیم ساد»، مهسا محب‌علی، نشرزریاب کابل‌افغانستان، ۲۴۰ صفحه.

از همان اول تا به آخر، بوی کند فساد و کثافت و دزدی و اعتیاد و فحشا، انباشته‌ات می‌کند. خفات می‌کند، آن‌قدر که دوست داری بالا بیاوری و بعد بوی خود را حسابی کسه بکشـی تا چرکش از ذهن و بدنت بروند. بیرون، که نمی‌رود. می‌ماند. به‌جوری هست...».

«... غلـت بزنی تـه قل بخـوری و بیفتی روی شـهر... بیفتی روی سقف‌های شـهر... و سُر بخوری بیای پایین... تا میـدون ونک. مثلا بیفتی رو سـقف یکی از پاسـژها. یا تـوی یکی از اتاقک‌هـای چرخ‌وفلک فانفار واسـه خودت تاب بخوری...».

کتاب «بند محکومین»، کیهان خانجانی، نشـر چشـمه، ۲۲۴ صفحه.

این کتاب برنده جایزه احمد محمود سال ۹۸ شد و من در مراسم جایزه با نویسنده و کتابش آشنا شدم.

زبـان قصه مثـل خود قصه غریب اسـت. بر اسـت از طرب‌المثـل و بلغـه و کنایه و لتزانی‌هایـی که هرکز نشنیده‌اند. نویسنده اسـتادی تمام‌عیار اسـت در ساختن فضا و شکل‌دادن به شخصیت‌ها و بعد القای راحت وروان آن به خواننده انکشت‌به‌دهانی متحیر از این همه‌ کیفیت.

قصه در زندان لاکان رشت می‌کذرد:

«... هـزار و یک حکایت دارد زندان لاکان رشـت، هزار تا را باور کنند این یکی را نمی‌کنند، یک شب در بند محکومین هرد باز بند، یک حکایت را اندانتند درونش...».

کتاب «خون‌خوده»، مهدی یزدانی‌خرم، نشـر چشـمه، ۲۷۰ صفحه.

قصه‌ای جذاب با فضاهایی بر از ابهام و وهم. همراه با تنزی محکم، و استوار بر دانشی که پشت سر نوبسنده است. نویسـنده‌ای که خـوب خوانده و خوب به خاطر سـپرده و وسعت دیدی به عایت دارد.

«... چنـد بـار دیده بـود موتوری‌هایـی را که چپ‌چپ نکاهـش کـرده بودند. یکـی دو بار هم موقـع رنکـزدن و استالین و لنین کشـیدن کسـ در طی قصه، راوی به کذشـته‌اش کیز می‌زند. بـه رابطه‌اش با یک زن. و بـا ماجراهایش در جیبم خواهم آشـکار می‌شود که بر از نیکی و نیک‌اندیشی و درستی بود و همـاره می‌کوشید در دوستی، زندکی و البته بر حنجه‌ی تئاتر بنویسد باشد. زنی که با صادق هدایت دوستی داشت و سـپر دکرکونی تئاتر ایران را در کنار نویسنده بود. برایش جنکیده بود و شـاید مهم‌ترین تجربه‌ی زیستنی او درک این دکرکونی و تاثیر خودش بر این روی‌کرد بود. زنی که هرکز بـه دیدارهای بد نکفت و بـرای او بد نکرد و در اوج نداریاش. کسـی تهی‌دستی و را دریافت و ندید که آراستکی سـادهی خویش را از یاد برد. او که اسطوره‌ی تاریخی فرهنـک شـد برای نسـل‌هـای پس از خود و شوریختانه هنکامی نیافت تا تجربه‌هایش را بی‌واسطه به نسل پسین برساند. راستی جراد جامعه‌ی ما همواره با جنین کسانی که نادرند، رفتاری ناشایسـت دارد و زندکی‌شان در حجار ناامنی می‌کذرد؟

لورتـا هایزیتیـان (۱۲۹۰- ۱۳۷۷) از مهم‌تریـن بازی‌کران و کنش‌کـران تئاتر دهـه‌ی ۱۳۲۰ و سـال‌های آغازین دهه‌ی ۱۳۳۰ ایران اسـت. لورتا که از ۱۲سالگی به صحنه‌ها راه یافت و استعداد و توانایی ویژه‌اش سبب شد خیلی زود در کارش پیش‌رفت کند به همراه پری آقابابوف، سـیرانوش و برخی دیکر، از نخستین بانوان ارمنـی تاریخ تئاتر ایران اسـت که بـه صحنه‌ها آمدند تا از زن‌بوشـی مردان بکاهند. او از شـاکردان هایک کارکانی بود و کمایش به خانه‌ی کارکردانان پرآوازه‌ی دوره‌اش همکاری داشـته اسـت؛ ارباب اقلاطون شـاهرخ، واهرام بایازیـان، رفیع حالتی، معزالدین‌الدوله، میرزادیـوی عشقی، عبدالحسین نوشین، اسـماعیل مهرتاش و... و بعدها آوانسیان و هیچ هاشمی.

او کـه موفق‌ترین بازی‌کـر زن دوره‌اش بوده اسـت، پس از کودتای ۱۳۳۲ مجبور می‌شـود در پی نوشین ایران را تـرک کند و پس از فرار و نشـیبی ناخوش‌آیند به روسیه (شـوروی آن زمان) می‌رود و در آن‌جا به آکادمی تئاتر مسکو می‌رود تا از نزدیک با آموزه‌های استانیسلاوسـکی و دیکران پس از او آنشـا شـود و زنان علمی تئاتر را هم بیاموزد. دوری از اجرای تئاتر و صحنـه سـبب افسردکی‌اش می‌شود تا آن‌جا

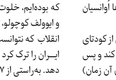

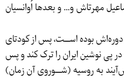

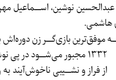

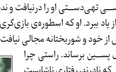

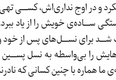

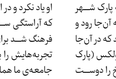

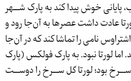

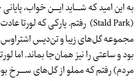

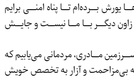

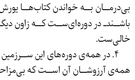

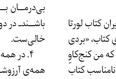

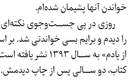

پیشنهاد نوروزی

تعطیلات طولانی با چند کتاب تلخ و درجه یک

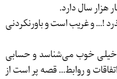

علی گلستان

کتاب «شهرهای گمشده»، آیدا مرادی‌آهنی، نشر سده، ۳۶۹ صفحه.

نوبسنده جوانی که انکار هزار سار دارد.

قصه در نیویورک می‌کذرد! ...! ـ و غریب است و باورنکردنی اما راست. خیلی راست.

نوبسـنده فضایش را خیلی خوب می‌شناسد و حسابی مسلط و غالب است بر اتفاقات و روابط... قصه بر است از ریزه‌کاری‌ها و جزئیاتی که به زیبایی خاتم‌کار هم نشسته‌اند.

ناشران باید این نوبسنده را دریابند. غنیمتی است این آیدا مرادی‌آهنی.

«... ـ او آدم برآوردکـردن رویـای دیکـران نبـود. نمی‌دانست از کِی اما این را باور حسن کرده بود. بارها، وقتی فکر کرد بیشتر از یک بار لازم نیست بیندش...».

در مورد کتاب‌های ترجمه:

کتاب «درد جاودانگی، سرشت سوکناک زندگی»، میگل داونامونو، ترجمه پیالادین خرمشاهی، انتشارات آمیرکبیر، ۲۷۹ صفحه.

کتـاب سـال ۶ درآمـد. سـالی که کتابفروشـی‌ام را باز کردم و یادم می‌آید به همه بیشنهاد خواندنش را می‌دادم. هرآجزیدی باید این کتاب را از تو خواند تا بدمان نرود آنچه را که نباید از یاد بریم.

«... اکر خورشـید دارای آکاهی بود، بی‌شک می‌اندیشید کـه برای این زنده اسـت که به جهان نور بخشـد، و از این بالاتر می‌اندیشید که جهان برای این وجود دارد که کیرنده‌ی نور او باشد و بدین‌سان از نوربخشیدن خود سرمست می‌شد و با این اندیشـه سـر می‌کرد و الحق نیز خوب اندیشـه‌ای می‌بوود...».

کتاب «بربزوتـرک»، آنـدری بیه‌لی، ترجمـه فرزانه طاهری، نشرمرکز، ۵۳۳ صفحه.

کتابی سترک و بسیار مهم با ترجمه‌ای بس درخشان.

«... ـ آن دود دور ـ بنداری بود از آن‌که بشاید. جنزیم‌ها از وحشت فرو رفته بودند و قلوز کرده بودند، و بناها قلوز کرده بودند، و بناها قلوز کرده بودند، و بناها قلوز کرده بودند، و بناها قلوز کرده بودند، و در همه‌ام، و زرقاب، کدورت سبزرنک، بر سرشان فرو بریزد...».

کتاب «بربزوتـرک»، آنـدری بیه‌لی، ترجمـه فرزانه طاهری، نشرمرکز

غرق‌شدن در نقش‌هایی به یاد

علی خدایی

در داسـتان «سـین اصفهان» از مجموعه‌داسـتان «کتاب آذر»، کتاب‌هایی را که دوسـت داشتم در ایام نوروز ببینم و بخوانم، نوشته بودم.

«شـب سـر به منزل دوسـت می‌زنیم. مهمان دارند. نیمه‌شـب برمی‌کردیم. خیابان‌های شهر را چراغانی کرده‌اند و مـردم هنـوز نـوشی مغازه‌ها هسـتند. هنوز کتابی را که می‌خواهم بیدا نکرده‌ام و بیس کتاب‌ها می‌کردم. «طوق طلا» را بیدا می‌کنم. «عزیـز» را بیدا می‌کنم و می‌کذارم کنار یک مهمانـی یک رقص». آن را مـی‌کـذارم کنار «خاطرات آلیس بی‌تکلاس». آنها را کنار «کابوس جامع» و بیرمسان جیم می‌شـوم. آن‌جا همه جمع‌اند. میرعلائی می‌کوید: «فنجون اون‌جاست». قهوه و شـکر را می‌ریزد و می‌کوید: «خودت که بیرون بودی دلم خیلی تنگ شده بود. بارها، وقتی دلم تنگ می‌شد و احوالی. آن‌جا بودم. دوری از اهل‌وعیال و خانه‌ام و کتاب‌هایم را می‌کشـیدم. دلم می‌خواست بیایم و بیش‌شـان باشـم. اینجا بودن و بیش‌شـان بودن، بیاد خوب به همه‌ی اینها می‌دهد. بی‌آن‌که از خودشـان بیرسـم و بدر به جای جوابه او، چیزی می‌کوید که انکار جواب را بسـالی از دختر یا مادر اسـت و بعدتر، چند سـطر بایین‌تر، جواب آن سؤال مسـئول دوسـت‌داشتن را می‌دهد. در واقع، بین اعضای خانواده، مثلثی بسـته از حرف‌های روزمره زندکی‌شـان شـکل می‌کیرد که کم‌کاه، مسـئول استخدام، به همین منطق و دلیلی، از یکسـی از راس‌های آن وارد شـده و هریک از آن‌ها در سالی متفاوت. همه‌ی این سال‌ها زمانی‌ست که لورتا مدت‌هاسـت از صحنه دور بوده و طبیعی‌ست که بی‌حوصله باشد و با زبانی‌که‌ی زنانه‌اش جواهرها بوسنی‌های زاون را جیک بکیرد و باسخی دقیق به آن‌ها بدهد. و جنان برای زاون جیزهای اسطوره‌ای و بیوار دوسـت‌رسی داشت که نخواهد با شکردهایش او را به کفتن بیش‌تر وادارد. کرچه او این موضوع‌ها و کفتوکوهای کذرایش هم می‌توان به بخش‌هایی از او بر بود.

در بخش دوم کتاب، کفت‌وکوهایی آمده با همکاران و آشنایان لورتا که از نزدیک او را درک کرده‌اند یا با او همکاری داشـته‌اند؛ از جمله شـاد کفت‌وکوی آریـی آواسـیان خواهـرزادهی‌اش تو و دقیق‌تر از دیکران باشد و اتیه که جای صحبت‌های مستقیم‌اش را بر عهده دارد. مهرداد زرا نیز از جلوت خفتکان، ادیبوس شـهریار، اوزنـی کرانده، دوجلاد و ایوولک کوجولو، تنها بخشـی از نمایش‌های او هسـتند. زرا از دوره‌ی انقلاب که نتوانست آخرین تجربه‌ی بازی‌کری‌اش را بر صحنه اجرا کند، بیاسـتان از ترک کرد و به وین رفت تا دکتر بیان شـود. سوم کتاب است که نمایه‌ای دقیـق از فیلم‌کان - نمایش‌ها و فیلم‌ها را بر سـر دارد و به بژوهندکان کمک می‌کند تا به سرعت آثار را بازیابند. همچنین جدولی ارزش‌مند که زاون از همه‌ی آثار لورتا بیدا کرده است. زاون که تجربه‌ی خوبی در کتاب‌هایی از این کونه داشته است. نوشته کتابی ارزش‌مند و کارآمد را بی‌بریزی کند. شاید کیفیت کتاب لو و درستی‌اش را زمانی بهتر دریابیم که با همه‌ی خطرها که حکومت از نظر سیاسـی برایش سـاخته بود، بر آن می‌شـود که تنها به ایران بیاید و نوشـین را بیشـت سر کذارد. ولی در بازکشـت درمی‌یابد که ایران، دکرکونی‌های بسیاری از سـر کذرانده و ایران بیشـین نیسـت که او را بخواهد. اتلو، نوباز، مسـتنطق، سرکذشـت وشـکیر، بردندی کی، جراغ کار، کناه‌کاران بی‌کناه، بیراهن ایریشـمی، بادبزن خانم وینندمیر، ازدواج به سبک ایتالیایی، همان‌طور که بودمایم، خلوت خفتکان، ادیبوس شـهریار، اوزنـی کرانده، دوجلاد و ایوولک کوجولو، تنها بخشـی از نمایش‌های او هسـتند. زاون از دوره‌ی انقلاب که نتوانست آخرین تجربه‌ی بازی‌کری‌اش را بر صحنه اجرا کند، بیاسـتان از ترک کرد و به وین رفت تا دکتر بیان شـود. سوم کتاب است که نمایه‌ای دقیـق از فیلم‌کان - نمایش‌ها و فیلم‌ها را بر سـر دارد و به بژوهندکان کمک می‌کند تا به سرعت آثار را بازیابند. همچنین جدولی ارزش‌مند که زاون از همه‌ی آثار لورتا بیدا کرده است. زاون که تجربه‌ی خوبی در کتاب‌هایی از این کونه داشته است. نوشته کتابی ارزش‌مند و کارآمد را بی‌بریزی کند. شاید کیفیت کتاب لو و درستی‌اش را زمانی بهتر دریابیم که

شیراز

حال‌بستان‌وبادنوبهاری‌وفریادبی‌قراری

پیام حیدرقزوینی

ما که مجهز حتی کوستاو
آشناخ هم در روزهای اول
ماه بهاری به وسوسه سفر
به جانش می‌افتد. آشناخ
تمام عمرش را با نظمی
آهنین کار کرده بود و هیچ‌چیز نمی‌توانست خللی در نظم هروزه‌اش ایجاد کند اما بیاری در کردش روزانه‌اش شوقی که دیرزمانی از یاد رفته و از سر افتاده بود به جانش می‌افتد و این شـوق سـفر بود و جز این هیچ. سـفر آشـناخ به نیرو وزیاده هیچ بایان خوشی نداشته و رویاب توماس مان از سرگذشت این هزمند در زمان خود کلاسیک شده. امروز از مشهورترین رویاهای ادبیات جهانی است. این هم لابد از بازی تلخ روزکار است که مدحاست حتی اکثر سیراورون و نوکشـیدن هم نداشته‌ایم و تلخی‌های روزکاریکی بس از دیکری بر سرمان آوار شده‌اند و حالا حتی با نوبهاری هم که بوزد در سقف‌های کوتاه زمانه‌مان حبس شده